

هو الفتح العليم
جلوه‌ای از جمال بسم الله
بزرگترین آیه قرآن و اقیانوس لایتناهای عرفان
اثر: دکتر سید امیر محمود انوار
استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
(از ص ۱ تا ۱۸)

بسم الله الرحمن الرحيم
به یاری وجودی همه جود، لایزال و نامتناهی وجود
بی آغازی بی انتها، بی انبازی یکتا
تمام کمال و جمال، بی همال و سراسر جلال
بخشاینده همگان، و مهربان مؤمنان
آغاز می‌کنم.^(۱)

چکیده:

در این مقاله پس از ترجمه‌ای تفسیرگونه به نثر و نظم از نگارنده، برگزیده‌ای از تأویلهای عرفانی حروف و کلمات آیه کریمه بسم الله الرحمن الرحيم از نظر مکتب تفسیری حضرت علی و ائمه ارجمند شیعه (ع) و عقائد مفسرانی بزرگ چون: ابن عباس و خواجه عبدالله و میبدی و قشیری و روزبهان و محیی‌الدین و ابن الفارض و سعدی و حافظ و مولوی و غیره به همراه شرح و تفسیری منظوم از نگارنده آمده و ضمن مقایسه و مقابله و جرح و تعدیل، نگارنده بدین نتیجه رسیده که برترین تأویلهای عرفانی، از مکتب مبارک علوی و ائمه اطهار علیهم السلام سرچشمه گرفته است.

واژه‌های کلیدی: بسم الله، عرفان، تفسیر و تأویل، علوی، مفسران.

نخستین دُر معرفت نام اوست	زدریای زخار و موج دوست
بدین نام بر عرش پرواز کن	بگفتا به بسم اله آغاز کن
به تأیید ما همراه یار شو	به توفیق ما بر سر کار شو
زدل حمد و تسبیح ما بازگو	زما یاوری خواه و یاری بجو
که او راست زآسماء نیکوی بحر	به الله مستجمع لطف و قهر
همه خیر و خوبی و مجد و جلال	به الله یکسر کمال و جمال
که با او نیابی زیگانه ریش ^(۱)	تو آغاز کن کار و گفتار خویش

مقدمه:

بر این بزرگترین آیه قرآن و در برگیرنده بزرگترین اسمهای خالق منان، در پهنه حقائق عرفان، سه گونه می توان نگریست.

نخست بر دقائق حروف آن سپس بر دقائق کلمات و اسمهای آن و سرانجام بر حقائق تمام آن.

اول دقائق حروف: نخستین کسی که باب معانی حروف را گشوده است و با اشارات حرفیه، باب بشارات را بر حروفیه گشوده است، ذات غیب الغیوبی علام علیم است که فرمود: الم و المص و الر. و نگارنده را در این معنی دو رباعیست:

هر حرف که بنگری دلا از قرآن	جامیست در آن شراب عشق یزدان
بر باده نگر زجام و بر مغز ز پوست	کز آن همه این بینی و از این همه آن

* * * *

بر صورت انسان نگری، نفخه ببین بر روح نگر که در بدن کرده کمین
عالم همه جانست زپیدا و نهان آن دم همه دم نگر زدمها به یقین

بسم الله الرحمن الرحيم
بی شک بلند مقدارترین و بزرگترین
آیه قرآن کریم است

این آیه کریمه صد و چهارده بار در قرآن کریم آمده است که صد و سیزده بار، در آغاز سوره‌های مبارکه قرآن و یک بار در آیه ۳ از سوره مبارکه نمل که سوره بیست و هفتم قرآن کریم است، قرار دارد؛ آنجا که می‌فرماید: *إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* و نیمی از این آیه در آیه کریمه ۴۱ از سوره مبارکه هود که سوره یازدهم قرآن کریم است آمده، آنجا که می‌فرماید: *وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمَسَاها.*

مفسران برآنند که ابن عباس را اشاراتی به معانی الهی این حروف است که در سوره مبارکه بقره فرموده: *الف لام میم یعنی أنا الله أعلم.* و در سوره مبارکه اعراف فرموده است *الف لام میم صاد،* تأویل چنین کرده‌اند که: *أنا الله الصادق* و در سوره مبارکه هود فرموده است *الف لام را،* گفته‌اند که: *أنا الله أرى. البتة* در اینکه ابن عباس به نفس محمدی (ص) حبر امت گشته است و آگاه به برخی از معانی قرآن کریم، شکی نیست، اما این نکته را باید در نظر داشت که بعد از پروردگار تعالی باب این معانی را پیمبر مجتبی و علی مرتضی گشوده‌اند و تفسیر و تأویل حروف به خصوص حروف مقطعه از مکتب تفسیری حضرت مولی الموحّدين و العارفين أسد الله الغالب علی بن ابی طالب است. آنکه فرمود: *لا يرقى إلى الطير و يسيل عنى السيل.* و نگارنده این مقال و پردازنده این احوال را شرحی منظوم بر این معناست:

بَعْدِ يَزْدَانِ كَيْهَ كَشُودِ بَابِ أَنْ دَرِ دَلِّ قَرَّانِ خُودِ بِرْمُؤْمِنَانِ

کشف سِرِّ حرف، از پیغمبر است از علی بشنو که نیکو رهبر است
 دُرّ معنی را علی خوش سفت و گفت بام و بوم معرفت را نیک رفت
 باز معنی کی به قاف ما پرد؟ مرغ دانش پی به بام ما بَرَد؟
 دُرّ معنی بر کفِ دریایِ ماست عشق و دانش مست از صهبای ماست
 سیل دانش گشته جاری از دلم من دواى درد و حلّ مشکلم
 ابن عبّاس آن محدّث آن فقیه حَبِرِ أُمَّتِ دانشی مرد نبیه
 گفت علمم پیش دریای علی قطره و مستم ز صهبای علی
 هر چه دارم از فروغ علم اوست رهبرم مهر علی تا کوی دوست

دلیل نگارنده: در آنکه این تأویل از مکتب تفسیری حضرت علی علیه السلام سرچشمه گرفته، آن است که شبیه همین معانی و کاملتر از آن از قول ائمه علیهم السلام آمده است و در تفاسیر بزرگان مفسران شیعه چون: شیخ طوسی و علامه طبرسی و ابوالفتوح رازی و مؤلاً محسن فیض کاشانی مسطور و مکتوب است و امامان (ع) از پدران عالی شأنشان تا برسد به حضرت علی (ع) و احمد شان (ص) نقل کرده اند؛ نه از آنها که نام و نشان برده اند از ایشان.

حضرت امام رضا (ع) از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل می فرماید که در معنای الم فرموده است:

فی الألف ستّ صفات من صفات الله تعالى.

۱- الابتداء، فإنّ الله ابتداءً جميع الخلق و الألف ابتداءً الحروف.

۲- الإستواء، فهو عادل غير جائر و الألف مستوی فی ذاته.

۳- الإنفراد الله فرد و الألف فرد.

۴- الإتصال، إتصال الخلق بالله و الله لا يتصل بالخلق و كلهم محتاجون إلى الله و

الله غنی عنهم، و كذلك الألف لا يتصل بالحروف و الحروف متصلة به و هو منقطع

۴- الإِتِّصَال، إِتِّصَال الخلق بالله و الله لا يَتَّصِل بالخلق و كلِّهم محتاجون إلى الله و الله غنيٌّ عنهم، و كذلك الألف لا يَتَّصِل بالحروف و الحروف متّصلة به و هو منقطع من غيره.

۵- التَّبَايُن، والله عزّ و جلّ بايُنٌ بجميع صفاته من خلقه كذلك الألف مبايُنٌ من سائر الحروف.

۶- الألفه، كما أنّ الله سببُ ألفه الخلق، كذلك الألف عليه تألفت الحروف.

نگارنده را بر فرموده حضرت رضا(ع) ترجمه‌ای منظوم است:

حضرت مقتدای امام رضا	قول صادق امام اهل هدی
را نمودست نقل در تفسیر	که چنین کرده صادقش تعبیر
در آلف لام و میم شش صفت است	از صفات خدا که بر آن بست
ابتداء، استواء، تباین حق	مِنْ جَمِيعِ سِوَاهُ، آن مطلق
انفراد، إِتِّصَال و الفت را	از آلف لام میم برخوانا
لیک اصلش تباین حق است	گرچه حق، أصلِ ألفت خلق است

دیگر اینکه حکمای اسلامی را تأویلاتی در معانی این حروف است و از آن جمله شیخ الرّئیس ابوعلی سینا در کتاب الرّسالة النیروزیّه فی الانباء عن الغرض المضمرة فی الحروف الهجائیة فی فواتح عدّة سور فرقانیّه در فصل سوم چنین گوید: فإذا تقرّرنا ذلك فنقول إنّ المدلول علیه بألم: هو القسم بالأول ذی الأمر و الخلق و بالمر: هو القسم بالأول ذی الأمر و الخلق الذى هو الأوّل و الآخر و المبدء الفاعلی و المبدء العالی جمیعاً و بالمص: القسم بالأول ذی الخلق و الأمر و منشأ الكلّ. و بص القسم بالعنایة الكلّیة و به ق القسم بالإبداع المشتمل على الكلّ بواسطة الإبداع المتناول للعقل. ابن سینا رحمة الله تعالى علیه سپس تأویل‌های فلسفی خود را درباره کهیعض و حم و یسن و حمعسق و ن ادامه می‌دهد.

گروه فراوانی از حکماء و عرفاء بدین طریق کتابها در تأویل حروف قرآنی و فواتح سور نوشته‌اند که از جمله آنها کتاب فواتح السور اثر غزالی و الدرّ النظیم فی

خواص القرآن الکریم اثر ابن خشاب یمنی و بحر الحقائق و کتب عرفاء و صوفیه و حروفیه را مستقلاً در ضمن تفاسیرشان باید یاد کرد.

در اینجا: برای تأکید نظر خود در باب استفاده ابن عباس از مکتب تفسیری حضرت علی علیه السلام و دریافت معانی حروف قرآنی از ایشان، لازم می‌دانم که به نقل قول ابوالفضل رشید الدین میبدی در آخر جلد دهم از تفسیر ارجمند کشف الاسرار و عدة الابرار پردازم که گوید:

بدانکه اصحاب معروف رسول (ص) ایشان که در تفسیر قرآن سخن گفته‌اند، چهار کس‌اند: علی بن ابی طالب (ع) و ابن عباس و ابن مسعود و ابی بن کعب.

و علی (ع) در علم تفسیر از همه فائق و فاضلتر بود، سپس ابن عباس. قال ابن عباس: علی (ع) عُلِّمَ، علماً عَلَّمَهُ رسول الله (ص) و رسول الله (ص) عَلَّمَهُ الله عزَّ و جَلَّ. فَعِلِمُ النَّبِيِّ (ص) مِنْ عِلْمِ اللهِ و عَلِمُ عَلِيٍّ (ع) مِنْ عِلْمِ النَّبِيِّ (ص) و عِلْمِي مِنْ عِلْمِ عَلِيٍّ (ع) و ما عِلْمِي و اصحاب محمد (ص) فِي عِلْمِ عَلِيٍّ (ع) إِلَّا كَقَطْرَةٍ فِي بَحْرِ. ابن عباس گفت: شبی از شبها علی (ع) مرا گفت: «چون نماز خفتن گزارده باشی، نزدیک من حاضر شو تا ترا فایده‌ای دهم» گفتا: وکانت لیلة مقمرة، شبی سخت روشن بود از نور ماهتاب. علی (ع) گفت: یا ابن عباس ما تفسیر الألف من الحمد؟ تفسیر ألف الحمد چیست؟ گفتم: تو، به دانی ای علی. پس در سخن آمد و یک ساعت شب در تفسیر ألف الحمد سخن گفت. آنکه گفت: فما تفسیر اللام، من الحمد؟ جواب همان دادم. و یک ساعت دیگر در تفسیر حرف لام سخن گفت. پس در حاهمچنان و در میم همچنان و در دال همچنان. چون از تفسیر این حروف فارغ گشت، برق عمود الفجر صبح صادق از مشرق سر بر می‌زد. از اینجا گفت علی (ع): لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيراً مِنْ تَفْسِيرِ سُورَةِ الْفَاتِحَةِ.

ابن عباس گفت: علم خود در جنب علم علی (ع) چنان دیدم کالغدير الصغیر فی

بعد از مطالب مقدمه که همه دلالت بر جواز تأویلات گوناگون از حروف قرآن کریم دارد، بر سر تفسیر حروف بسم الله الرحمن الرحيم بازگردم که عارفان را درباره معانی این حروف تأویلاتی جالب است.

بعد از خدای تعالی پیمبران چون حضرت عیسی و رسول مجتبی و اولیائی چون علی مرتضی را در تأویل حروف بسم الله الرحمن الرحيم سخنانی جالب است و محیی الدین بن العربی آن عارف نامی در تفسیر عرفانی و ارجمند خود گوید: «ههنا لطيفة وهي أن الأنبياء عليهم السلام وضعوا حروف التهجي بإزاء مراتب الموجودات وقد وجدت في أيام عيسى عليه الصلاة والسلام وأمير المؤمنين علي عليه السلام، وبعض الصحابة ما يشير إلى ذلك. (محيي الدين ابن العربي، تفسير القرآن الكريم، ج ۱، سورة حمد)

بسم الله الرحمن الرحيم در بعضی از آثار و روایات ولایت و امامت

همانگونه که اشارت رفت بعد از آیات کریمه قرآن مجید که نخستین تفسیر قرآن است و به تفسیر «قرآن به قرآن» معروف، و احادیث گهربار نبوی، بی شک عالیتین تفسیر، گفتار دُرربار علوی و ائمه شیعه (ع) است.

آن دم که عالم تیره بُد زشتی به خوبی چیره بُد	تن بر فلک از بی خودی یوسف به چاه تیره بُد
أهریمن کفر و جفا بر ملک عالم خیره بُد	رسم ستم گسترده بُد خوان کریم بر چیده بُد
آمد رسول مصطفی، در دست قرآن خدا	بر جاهلان جاهلی تا باید أنوار هُدی
عالم سراسر نور شد، ظلمت بکلی دور شد	تا آن شب دیجور شد، تا باید خورشید عُلی
گفتا هر آنکس را که من سرور بُدم اندرزمین	سرور علی باشد چو من رفتم از این دارفنا
من شهر علم سرمدم وحی الهی بریدم	باب مدینه علم من باشد علی مرتضی

گفتا که نک رهبر علی و آن هادی جنت علی
 در بدر و در رزم أحد، صفدر علی حیدر علی
 بدر رُخس در بدر بین، شیر خدا در صدر بین
 در بدر آمد شیر حق و ندر أحد شمشیر حق
 وان ساقی کوثر علی وان صهر پیغمبر علی
 گفتار حق را بی گمان مظهر علی مُطهر علی
 توفنده چون تُندر علی در عرصه گاه بدر بین
 در خیبر آمد دست حق دیده گشا این قدر بین

حضرت علی و ائمه اطهار علیهم السلام را در تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم
 مکتبی خاص است که از لابلای تفاسیر و کتب قرآنی شیعه آنها را در می یابیم و
 بی شک فراوانی از اقوال صائب مفسران از مکتب تفسیری علی (ع) است.
 و از جمله آن صحیفه علویه می باشد که چنین آغاز می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم انی اسألك باسمك بسم الله الرحمن الرحيم يا ذا الجلال و الاكرام يا حي يا
 قيوم لا اله الا انت.

«خدایا! همانا تنها از تو خواهش می کنم و حاجت خود را می خواهم. به حق
 نامت بسم الله الرحمن الرحيم ای دارنده جلال و بزرگواری، ای زنده حقیقی، ای
 پاینده ای که جز تو معبودی نیست.» (صحیفه علویه، کتابخانه هاشمی شیراز، ص ۶۱)

در کتاب حقائق التفسیر ابو عبد الله السلمي سخنانی از حضرت امام جعفر
 صادق (ع) آمده است و بعضی از آنها همانطور که گفته آمد به حضرت امام رضا (ع)
 نیز منسوب است و این همسانی در گفتار به ظن قوی می رساند که اصل سخن از
 مکتب حضرت علی (ع)، جدّ والا مقامشان باشد. که مراد از آیه شریفه (ویتلوه
 شاهد) و (و من عنده علم الكتاب) حضرت اوست آنکه فرمود: سلونی قبل أن
 تفقدونی و دکتر علی زیغور دو کتاب از حضرت صادق (ع) به نام حقائق التفسیر
 القرآنی و مصباح الشریعه ترتیب داده است و سخنان حضرت را طبق سوره های
 قرآنی آورده است و در سوره فاتحه چنین آورده:

۱- بسم:

عن جعفر بن محمد قال: الباء بقاؤه والسين أسماؤه والميم ملكه فإيمان المؤمن ذكره ببقائه، وخدمة المرید ذكره بأسمائه، والعارف فناؤه عن المملكة بالملك لها. وقال أيضاً: "بسم" ثلاثة أحرف: باء و سين و ميم. فالباء باب النبوة، والسين سرّ النبوة الذي أسرّ النبيّ به إلى خواصّ أمته و الميم مملكة الدين الذي يعمّ الأبيض و الأسود.

۲- عن جعفر بن محمد أنه سئل عن «بسم الله الرحمن الرحيم» قال: الباء بهاء الله، والسين سناؤه و الميم مجده. والله إله كلّ شيء، الرحمن بجميع خلقه، الرحيم بالمؤمنين خاصة.

عن جعفر (ع) أنه قال في قوله «الله» إنه اسم تام لأنه أربعة أحرف: الألف و هو عمود التوحيد، واللام الأوّل لوح الفهم، واللام الثاني لوح النبوة، و الهاء النّهاية في الإشارة. والله هو الاسم الفرد المنفرد، لا يضاف إلى شيء، بل تضاف الأشياء كلّها إليه. و تفسيره: المعبود الذي هو إله الخلق، منزّه عن كلّ درك ماهيته، وإحاطة بكيفيّته. و هو المستور عن الأبصار و الأوهام «الأفهام» و المحتجب بجلاله عن الإدراك.

عن الرضا عن أبيه عن جدّه في قوله «الرحمن الرحيم» قال: هو واقع على المریدين و المرادين. فاسم الرحمن للمرادين لإستغراقهم في الأنوار و الحقائق، و الرحيم للمریدين لبقائهم مع أنفسهم و اشتغالهم باصلاح الظواهر. الرحمن المنتهى بكرامته الى ما لا غاية له، لأنه قد أوصل الرحمة بالأزل و هو غاية الكرامة و منتهاه بدءاً و عاقبة. والرحيم وصل رحمته بالباء والميم، و هو يتّصل به من رحمة الدنيا و العوافي و الأرزاق.

از تفاسیر کهن که به طور مطبوع به دست است، تفسیر عبدالله بن عباس موسوم به تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس است و درباره این آیه کریمه سندی طولانی را

که به ابن عباس منتهی می‌گردد، ذکر کرده است و سپس مطالبی را در تفسیر حروف «بسم» یاد می‌نماید که بعداً آنها و شبیه بدانها را در سخنان ائمه علیهم السلام چون حضرات باقر و صادق و رضا علیهم السلام می‌نگریم و معلوم می‌شود که سخنان ابن عباس از مکتب تفسیری حضرت علی (ع) است.

أخبرنا عبدالله الثقة بن المأمون الهروي، قال أخبرنا أبي قال أخبرنا أبو عبدالله قال أخبرنا أبو عبدالله محمود بن محمد الرّازي قال أخبرنا عمر بن عبدالمجيد الهروي قال أخبرنا علي بن اسحق السمرقندي عن محمد بن مروان عن الكلبي عن أبي صباح عن ابن عباس قال: الباءُ. بهاءُ الله و بهجته و بلاؤه و برکته و ابتداءُ اسمه بارئ. والسينُ: سناؤه و سموه أي: إرتفاعه و ابتداءُ اسمه سميع. الميمُ: مُلكُهُ و مجده و منته على عباده الذين هداهم الله تعالى الإيماَن و ابتداءُ اسمه مجيد.

الله: معناه الخلق يألّهون و يتألّهون إليه . أي يتضرّعون إليه عند الحوائج و نزول

الشدائد.

الرّحمن: العاطف على البرّوالفاجر بالرّزق لهم و دفع الآفات عنهم.

الرّحيم: خاصة على المؤمنين بالمغفرة و إدخالهم الجنّة و معناه الذي يستر عليهم الذّنوب في الدّنيا و يرحمهم في الآخرة فيدخلهم الجنّة.

(تنوير المقباس من تفسیر ابن عباس، طبع دارالکتب العلمیّة، بیروت، لبنان).

بعد از تفسیر ابن عباس تفسیری که به دست است، جامع البیان فی تأویل القرآن

أبی جعفر محمد بن جریر الطّبری، المتوفی سنة ۳۱۰ هـ می‌باشد.

طبری: بعد از عنوان القول فی تأویل الإستعاذه به القول فی تأویل بسم الله

الرّحمن الرّحيم پرداخته و سخن را از آنجا آغاز کرده است که:

خدای تعالی با امر به گفتن بسم الله الرحمن الرحيم، پیمبر خود را با تقدیم ذکر

اسماء حسنی و صفات علیای خویش در ابتدای همه کارها و امور مهمّ ادب آموخته

است و سپس بحثی علمی درباره بسم الله و متعلّق آن نموده است که به هنگام

قیام چون گوئیم: بسم الله یعنی أقومُ باسم الله و به هنگام نشستن أقعد باسم الله و به همین ترتیب سایر افعال و اعمال.

سپس با حدیثی که از استادش ابوکریب آغاز می‌شود و به ابن عباس ختم می‌گردد، این مطلب را بیان می‌سازد که:

نخستین سخنی که جبرئیل (ع) بر حضرت محمد (ص) نازل فرمود آن است که: یا محمد قل أستعید بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم.

ثم قال: قل بسم الله الرحمن الرحیم و سپس جبرئیل باز به پیمبر گفت که قل بسم الله یا محمد، يقول اقرأ بذكر الله ربك و قم واقعد بذكر الله.

طبری بعد آن به مسائلی جدلی دربارهٔ تقدیر متعلق بسم الله می‌پردازد و بعد از آن کلمهٔ اسم را تأویل به تسمیه می‌نماید که إنما معناه اقرأ مبتدئاً بتسمية الله أو ابتدئ قراءتي بتسمية الله فجعل الاسم مكان التسمية كما جعل الكلام مكان التكليم و العطاء مكان الإعطاء.

طبری سپس حدیثی از ابن عباس را ذکر می‌کند و آن را مؤید تأویل خود دربارهٔ گرفتن معنای تسمیه از کلمهٔ اسم می‌داند و سپس وصله بودن اسم و استشهاد به بیت لبیدبن ربیعۀ عامری را که سروده است:

إلى الحولِ ثمَّ اسمُ السلامِ عَلَیْکَما و من یبکِ حولاً کاملاً فقدِ اعتذر

و اینکه اسم السلام همان سلام است، رد می‌کند و می‌گوید:

لوجاز ذلك و صح تأويله فيه على ما تأول ، لجاز أن يقال رأيت اسم زيد، و أكلت

اسم الطعام و شربت اسم الشراب و فی اجماع جميع العرب على احواله ذلك ما ينبئ

عن فساد تأويل من تأول قول لبید: ثمَّ اسم السلام علیکما أنه أراد: ثمَّ السلام علیکما

و ادعائه أن إدخال الاسم فی ذلك و اضافته إلى السلام إنما جاز اذ كان اسم المسمی

هو المسمی بعینه. طبری سپس به استدلالهائی برای قانع و معجاب کردن خصم

می‌پردازد و بعد از آن فصل: القول فی تأویل قول الله را می‌آورد و می‌گوید: هو الذی

يَا لَهُ كُلُّ شَيْءٍ، وَيُعِيدُهُ كُلَّ خَلْقٍ. وَسَبَّسَ حَدِيثِي رَأَى طَرْفَ ابْنِ عَبَّاسٍ
مِي رَسَانِدُ كِه : عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: اللَّهُ ذُو الْأَلْوَهِيَةِ وَالْمَعْبُودِيَّةِ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ.
رَشِيدُ الدِّينِ مِيبِدِي رَأَى فِي نَوْبَتِ سَوْمٍ مِنْ سُورَةِ مَبَارَكَةِ اخْتِصَاصِ عِبَارَاتِي زِيْبَاسْتِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

"اسْمُ مَنْ وَجُودُهُ الْأَزَلُّ وَثُبُوتُهُ الْأَبَدُ، لَمْ يَسْبِقْهُ وَقْتُ وَ لَمْ يُحِطْ بِجَلَالِهِ أَمَدٌ، خَلَقَ
السَّمَاءَ بِإِعْمَادٍ وَ وَضَعَ الْمِهَادَ بِأَوْدٍ، شَكَرَ مَنْ أَطَاعَهُ وَ مَنْ عَبَدَهُ، وَ قَبِلَ مَنْ أَرَادَهُ وَ
مَنْ قَصَدَهُ. الْعَالَمُ بِخَفِيَّاتٍ كُلِّ أَحَدٍ، رَكَعَ أَوْ سَجَدَ، قَامَ أَوْ قَعَدَ، أَلْحَدَ أَوْ وَحَدَّ. غَوَّثَ
الْلَّهِيفَ وَ كَهَفَ الضَّعِيفَ وَ لِلْعَاصِينَ سَنَدٌ. عَوَّنَ الْأَسِيرَ وَ ظَهَرَ الْفَقِيرَ وَ مُنَجَّرَ كُلَّ مَا
وَ عَدَّ، وَ أَحَدٌ لَا مِنْ عَدَدٍ، فَزِدْ وَ تَزِدْ لَمْ يَسْبِقْهُ الْوَالِدُ وَ لَمْ يَتَعَقَّبْهُ الْوَلَدُ، وَ هُوَ الْقَيُّومُ الصَّمَدُ".
"لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ" وَ "لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْوًا" أَحَدٌ".

نگارنده را در تفسیر و تبیین این معانی ابیاتی به پارسی و تازیست:

از ازل الله آمد نام بی همتای فرد	تا ابد نام وجود سرمدی الله کرد
آنکه از بام ازل هر دم وجودش برقرار	آنکه در شام ابد یکسر ثبوتش پایدار
اولش بی ابتدا و آخرش بی انتها	هست یکتا و یگانه حضرت بی منتهی
در صفاتش گشته بی همتا و دور از عیبها	آری آری او خداوندی عالم را سزا
اعظمت شد ازار و کبریا او را ردا	فردی و وتری، جمیلی و جلیلی نی چوما
هست رحمان و رحیم و حاکم و فرد و قدیم	هست علّام و علیم و قادر و وتر و حکیم
امرا و جارست بر پنهان و پیدای وجود	حکم او ساریست در ملک قدم بافر وجود
حکم راند با قضایش بر قدر، او از قدم	امر فرماید به عالم آن قدیم محتشم
هست ستاری و غفاری و جبار آن علیم	هست قهاری و دینانی و منان آن حکیم
ذات پاکش در بزرگی هست بی چند و چرا	او مجید است و حمید و مهربان و جان فزا

بنده بنواز است و شایسته برای هر ثنا
 گشته فرمانش عزیز و عهد و پیمان‌ش لطیف
 هست ملک‌ش بی زوال و گشته ذاتش بی فنا
 هست بیرون از قیاس و گشته موصوف صفات
 آری آری آسمان را آفرید او بی عَمَد
 شکر گوید بنده‌ای را که زجان فرمان بَرَد
 يَشْكُرُ مَنْ قَدْ اطَاعَهُ، يَشْكُرُ مَنْ قَدْ عَبَدَ
 وَ هُوَ عَالَمٌ بِخَفِيَّاتِ فُؤَادِ كُلِّ أَحَدٍ
 وَ هُوَ عَالَمٌ بِخَفِيَّاتِ الذِّي قَدْ اَلْحَدَا
 وَ هُوَ غَوِثٌ لِلْهَيْفِ وَ هُوَ لِلْعَائِصِينَ سِنْدٌ
 وَ هُوَ عَوْنٌ لِلْأَسِيرِ وَ هُوَ ظَهْرٌ لِلْفَقِيرِ
 هست احسانش قدیم و برج‌ه‌ان فرمان روا
 آن قدیم و آن حکیم و آن عزیز و آن شریف
 پاک از عیب است و دور از وهم و او اصل بقا
 هست معروف او به آسما، گشته پنهان خود به ذات
 گاهواره پس نمودی این زمین را بی اُود
 می‌پذیرد هر که را عشقش به جان و دل خَرَد
 يَقْبَلُ مَنْ قَدْ ارَادَهُ يَقْبَلُ مَنْ قَدْ قَصَدَ
 رَكَعَ اَوْ سَجَدَ اَوْ قَامَ اَوْ اَيْضًا قَعَدُ
 و هو عالم بخبایاء الذی قد وَّحَدَا
 وَ هُوَ كَهْفٌ لِلضَّعِيفِ وَ هُوَ مُنْجِزٌ مَا وَعَدَ
 وَ هُوَ عَوْنٌ لِلْفَقِيرِ وَ هُوَ ظَهْرٌ لِلْأَسِيرِ

بعضی از مفسران را عقیدت آنست که نام وجود کلّ خود نیز وجودی است و دارای نیروی تَصَرَّف و قدرت افاضه و از همین روست که قائلند چون به اسم اعظم دست یابند، در امور عالم باخواست و توفیق و یاری قادر متعال تَصَرَّف نمایند. و این معنی میان مفسران عارف متداول است و از همین روست که ابن فارض مصری در خمربیه خود چون به وصف باده ازلی و شراب لم یزلی و امر کُن فیکونی و ساقیگری باده جان در ساغر ابدان می‌پردازد، چنین می‌سراید:

ولو رَسَمَ الرَّاقِي حُرُوفَ أَسْمِهَا عَلَي جَبِينِ مُصَابٍ جُنَّ أَبْرَاهُ الرَّشْمُ
 «اگر رُقیه خوان و دعانویس حروف نام این باده را بر پیشانی جن زده‌ای و عقل از سر پریده‌ای بر کشد و با قلم اعتقاد بر نویسد، همان نقش، بیمار را شفا دهد. نگارنده این سطور نیز در قصیده شرح انوار بر باده اسرار همین معنی را چنین به رشته نظم پارسی کشیده است که: (به مقاله شرح انوار بر باده اسرار، در مجله ۱ تا ۴ سال ۱۳۷۴ دانشکده

ادبیات، اثر نگارنده مراجعه شود)

زان باده‌ای که گربکشد دست رُقیه خوان
 جن می‌رود ز جسم و پری آیدش بجان
 وفوق لواءِ الجَیشِ لو رُقیمَ آسمُها
 زان باده‌ای که رایت لشکر بنام او
 یکباره مست لشکر توحید می‌شود
 هفتاد و دو سپاهی صحرای کربلا
 آن لشکر است کوبه سرچرم بیرقش
 حرفی از آن بصورت مجنون جدای عشق
 گردد ز خطِ دوست همی آشنای عشق
 لأشکرَ مَنْ تَحْتَ أَلِیوا ذلکَ الرِّقْمُ
 گر نقش یابد و بشود رخ نمای عشق
 تا روز حشر غرق به بحر فنای عشق
 کز آفتاب شهره ترند از ضیای عشق
 گردیده نقش نام حسین و خدای عشق

نکته دیگر: آنست که عرفاء مخلوقات و ماسوی الله را نشانه‌های وجود حقّ جلّ و علا میدانند و آئینه‌هایی که صفات هستی حقیقی و مطلق در آنها جلوه گر شده است و به ماسوی الله ظلّ آثاری گویند و مظاهر خورشید اسماء و صفات. و در حقیقت به عقیده آنها، اینها امواج دریای هستی هستند و اصل دریا، وجود سرمدی است و ماهیات جز نقوشی مجازی و عدمی نیستند.

امام قشیری در تفسیر ارجمند عرفانی خود موسوم به لطائف الاشارات نیز برای کلمه اسم شأن و وجه تبرک قائل است و چنین داد سخن داده و معنی آیه را در ادب و عرفان بیان کرده است:

وقال «بسم الله» ولم یقل بالله علی وجه التبرک بذكر اسمه عند قوم، وللفرق بین هذا و بین القَسَمِ عند الآخرین، ولأنّ الاسم هو المُسمَى عند العلماء، ولاستصفاء القلوب من العلائق ولاستخلاص الأسرار عن العوائق عند أهل العرفان، لیکون ورود قوله «الله» علی قلب مُنقَى و سرِّ مُصَفَّی و قوم عند ذکر هذه الآیة یتذکرون من الباء بأولیائه و من السین سرّه مع أصفیائه و من المیم منته علی أهل ولایتہ، فیعلمون أنّهم ببرّه عرفوا سرّه، و بمنته علیهم حفظوا أمره، و به سبحانه و تعالی عرفوا قدره. و قوم

عند سماع بسم الله تذکروا بالباء براءة الله سبحانه و تعالی من کل سوء، و بالسين سلامته سبحانه عن کل عیب، و بالمیم مجده سبحانه بعز و صفه، و آخرون یذکرون عند الباء بهاءه، و عند السين سناءه، و عند المیم ملکه.

و روزبهان بقلی شیرازی، در تفسیر عرائس البیان فی حقائق القرآن که به حق از تفاسیر عالیقدر در مشرب عرفان است، چنین دُرّ معنی سفته که:

الباء: کشف البقاء لأهل الفناء و السین: کشف سناء القدس لأهل الأناس. و المیم: کشف الملكوت لاهل النعوت و الباء: بزه للعموم و السین: سرّه للخصوص. و الباء: من «بسم» ای ببهائی بقاء ارواح العارفين فی بحار العظمة و السین: من «بسم» ای بسنائی سمت اسرار السابقین فی هواء الهویة و المیم من «بسم» ای بمجدی وردت المواجید الی قلوب الواجدین من أنوار المشاهدة و روى عن النبى صلی الله علیه و [آله] و سلّم انّ الباء بهاؤه و السین سناؤه و المیم مجده. و قیل فی بسم الله، بالله ظهرت الأشياء و به فنیة و بتجلّیه حسنت المحاسن و باستناره فتحت المفاتيح. و حکى عن الجنید انه قال: إنّ أهل المعرفة نفوا عن قلوبهم کلّ شیء سوى الله فقال لهم قولوا بسم الله. ای: بی فتسموا و دعوا انتسابکم الی آدم (محمّد روزبهان بن أبی النصر البقلی شیرازی، عرائس البیان فی حقائق القرآن، ص ۴ طبع هند). و به قول محیی الدین بن عربی در تفسیر منسوبش «الاسم ما يُعرفُ به الشیء فأسماءُ الله تعالی هی الصّور النوعية التي تدلّ بخصائصها و هوّياتها علی صفات الله و ذاته، و بوجودها علی وجهه. و بتعینها علی وحدته اذهی ظواهره التي بها يعرف.» (محیی الدین بن عربی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱ ص ۷).

و به قول حاجّ مولی هادی سبزواری: در منظومه حکمت:

إنّ الوجودَ عندنا أصیلُ دلیلُ مَنْ خالفنا عَلیلُ

(حاجی ملا هادی سبزواری، شرح غرر الفرائد، ص ۴)

و حافظ لسان الغیب چه نیکو سروده است که:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه او هام افتاد
(شمس الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان غزلیات ص ۱۵۰)

یا آنجا که دُرّ معنی سفته است:

ساقی به چند رنگ می اندر پیاله ریخت این نقشها نگر که چه خوش در کد و بیست
(شمس الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان غزلیات ص ۴۴)

یا مصلح الدین سعدی شیرازی چه خوش سروده است که:

محقق همان بیند اندر ابل که در خوب رویان چینی و چگل
(سعدی، بوستان، ص ۱۶۷)

و به قول شاعر عرب:

وفی کل شیء له آیهٌ تدلُّ علی أنه واحدٌ

و به قول بابا طاهر عارف شاعر و پاک و طاهر:

به صحرا بنگرم صحرا ته بینم به دریا بنگرم دریا ته بینم
به هر جا بنگرم کوه و درو دشت نشان از روی زیبای ته بینم

در هر چه نظر کردم سیمای تو دیدم

و سرانجام نتیجه اقوال این بزرگان حکمت و عرفان این است که ما وجود را اصیل میدانیم نه ماهیت را که نسبتی است اعتباری و صورتهایی از کثرات و در حقیقت ماهیت در برابر وجود، حکم سایه دارد در برابر آفتاب، پس ماهیات عدمهای صرفند که:

به قول مولوی:

ما چو چنگیم و تو زخمه میزنی زاری از مانی تو زاری می کنی
ما چو نائیم و نوا در ما ز تست ما چو کوهیم و صدا در ما ز تست
ما چو شطرنجیم اندر برد و مات بردومات ما ز تست ای خوش صفات

ما که باشیم ای تو ما را جان جان
ما عدمهائیم و هستیهای ما
ما همه شیران ولی شیر علم
حمله مان پیدا و ناپیدا است باد
باد ما و بود ما از داد تست
لذت هستی نمودی نیست را
لذت انعام خود را وا مگیر
ور بگیری کیست جستجو کند
ای خدا بنما تو جان را آن مقام
تا که ما باشیم با تو در میان
تو وجود مطلق فانی نما
حمله مان از باد باشد دمبدم
جان فدای آنکه ناپیدا است باد
هستی ما جمله از ایجاد تست
عاشق خود کرده بودی نیست را
نقل و باده جام خود را وا مگیر
نقش با نقاش چون نیرو کند
کنندرو بی حرف میزاید کلام

(مولری، دفتر)

پس اسماء حق وجودی هستند و در مقام وحدت وجود لیس فی جُبتی إلا الله،
و أنا الحقّ»

(والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی)

منابع:

- ۱- ابن العربی، محیی الدین، تفسیر القرآن الکریم، دکتر مصطفی غالب، دارالاندلس.
- ۲- أنصاری، خواجه عبدالله، تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، تلخیص و نگارش حبیب الله آموزگار، طبع اقبال.
- ۳- انوار، دکتر سیدامیر محمود، شرح انوار بر باده اسرار، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- ۴- البقلی الشیرازی، محمد روزبهان بن ابی النصر، عرائس البیان فی حقائق القرآن، ص ۴ طبع هند.
- ۵- الشیرازی، قاضی ناصرالدین ابوسعید عبدالله بن عمر بن محمد، انوار التنزیل و اسرار التأویل، طبع دارالکتب العلمیة، بیروت، لبنان.
- ۶- جامی، نورالدین عبدالرحمن، لوامع، طبع حکمت آل آقا، از انتشارات مهر.
- ۷- جلال الدین مولوی، مثنوی، ص ۱۴ و ۱۵ و ۱۶، کلاله خاور ۱۳۱۹.
- ۸- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، دیوان غزلیات، دکتر خطیب رهبر، صفی

- علیشاه، ۱۳۶۴.
- ۹- الرّازی، شیخ ابو الفتوح، رُوح الجِنان و رُوح الجِنان، طبع اسلامیّة.
- ۱۰- خلخالی تهرانی، سیّد محمّد صالح بن محمّد موسوی، شرح مناقب محیی الدین عربی، از انتشارات تکیه خاکسار.
- ۱۱- الخمینی، السید مصطفی، تفسیر القرآن الکریم، تصحیح و تحقیق محمد سجادی اصفهانی، چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی.
- ۱۲- سبزواری، حاجی ملّا هادی، شرح غررالفرائد، دکتر مهدی محقق، مک گیل، ۱۳۴۸.
- ۱۳- سجادی، دکتر سید جعفر، فرهنگ مصطلحات عرفاء و شعراء، ص ۴۱۲، مصطفوی، ۱۳۳۹.
- ۱۴- سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین، بوستان، شماره ۳۲۲۷، دکتر یوسفی، خوارزمی، ۱۳۵۹.
- ۱۵- طبری، ابو جعفر، جامع البیان فی تأویل القرآن، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.
- ۱۶- الطبرسی، الشیخ ابو علی الفضل بن الحسن، دارالمعرفة، بیروت، لبنان.
- ۱۷- الطوسی، شیخ الطائفه ابو جعفر محمّد بن الحسن، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- ۱۸- محمّد بن حمزه، شمس الدین، شرح رباعی محیی الدین اعرابی، شیخ اکبر، محمّد خواجوی، مولی.
- ۱۹- القشیری، ابو القاسم، لطائف الاشارات، مرکز تحقیق التراث، ۱۹۸۱ م.
- ۲۰- کاشانی، مولی فتح الله، تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۹۳، طبع علمیّه اسلامیّة.
- ۲۱- فیض کاشانی، ملّا محسن، تفسیر فاتحه الكتاب، تصحیح استاد سیّد جلال الدین آشتیانی، طبع انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۶۰.
- ۲۲- لاهیجی، شمس الدین محمّد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، محمّد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی.
- ۲۳- المیبیدی، ابو الفضل رشید الدین، کشف الاسرار و عدّة الأبرار، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- ۲۴- ولی، شاه نعمه الله، دیوان، انتشارات نگاه ۱۳۷۴.
- ۲۵- هاتف اصفهانی، دیوان، ص ۲۶، به تصحیح وحید دستگردی، چاپ ششم، ۱۳۴۹.

الأمثال والحكم العربية

و تأثيرها

في آثار سعدي

للدكتور فيروز حريرجي

استاذ كلية الآداب بجامعة طهران

ورئيس قسم اللغة العربية وآدابها

و عضو مجمع اللغة العربية بدمشق

(از ص ١٩ تا ٣١)

الموجز:

ذكرت في هذه المقالة نماذج من الامثال المشتركة المستعملة بين اللغتين الفارسية و العربية و جرت اشارة عابرة الى التعاريف العديدة التي توجهت حول المثل ثم تناول البحث الامثال والحكم القرآنية التي استعملها سعدي مثلاً في مؤلفاته و وردت امثال شعرية ترجمها سعدي في آثاره الى اللغة الفارسية كما ذكرت الامثال الشعرية للمتنبىء التي تأثر منها سعدي في آثاره القيمة التي تدل على أن كلا الشاعرين تلقياً علومهما و معارفهما في البيئة الاسلامية و ثقفاً بالثقافة الاسلامية التي سببت ان يفكر الشاعران فكرة و احدة في كثير من الجوانب .

المُقَدِّمَةُ:

ان الحديث عن سعدى الشيرازى من اصعب الأمور اذ أن هذا المفكر منذ تألق نجمه فى سماء الادب و العلم قد تدونت فى الكشف عن شخصيته الادبية و الفلسفية و الخلقية و غيرها من قبل الباحثين و النقاد مقالات و مؤلفات وافرة ذات موضوعات مختلفة تجعل الكتابة حول هذا الاديب الفيلسوف الاسلامى امرأ صعباً متفاقماً. اننى لما حاولت ان اتحدث عن موضوع جديد فى شأن هذا الشاعر والكاتب والفيلسوف ترويت مدة طويلة و اجهدت فكرى اياما عديدة حتى تخيرت فى النهاية هذا الموضوع الرائع و هو الامثال و الحكم العربية و تأثيرها فى مؤلفات سعدى الشيرازى الذى لم يسبقه احد قبلى حسب ما تسعفى معلوماتى

نص المقالة

قبل أن آتى بنماذج من الامثال المشتركة المستعملة بين اللغتين الفارسية والعربية فى آثار سعدى فلا يخلو من الجدوى ان اشير اشارة موجزة الى التعاريف العديدة التى توجهت حول المثل. قال المبرد صاحب ادب الكاتب: المثل ماخوذ من المثل و هو قول سائر يشبه حال الثانى بالاول والامثل فيه التشبيه (امثال قرآن لعلى اصغر حكمت، ص ١)

قال ابراهيم نظام: يجتمع فى المثل اربعة لاتجتمع فى غيره من الكلام، ايجاز اللفظ و اصابة المعنى و حسن التشبيه و جودة الكناية فهو بلاغة النهاية (نفس المصدر، ص ٢).

قال ابن مقفع: اذا جعل الكلام مثلاً كان اوضح للمنطق و آتق للسمع و اوسع لشعوب الحديث (نفس المصدر، ص ١)

و لكن ماذهب اليه الدكتور شاكر الفحام رئيس مجمع اللغة العربية بدمشق فى تعريف المثل من اكمل ما قاله اديب فى العصر الحاضر حيث قال: الامثال اقوال

متخيرة أملتها تجربة الانسانية و تناقلتها الالسنه تتضمن الخبرة و الحكمة و الموعظة و تتجلى فيها طباع الشعوب و اخلاقها و مثلها و اخيلتها و اطراف من معتقداتها و اساطيرها يصل بها الانسان حديثه ليعبرها بايجاز عن حصيلة ما يريد التعبير عنه (مقدمة الامثال والحكم) و الحق ان يقال ان الله تبارك و تعالى قد عبر عن غرض الامثال اصح تعبير لم يأت في كتاب آخر سماويا كان او غير سماوى حيث جاء في الآيات التالية: و تلك الأمثال نُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (الحشر - آية ٢١). و يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (ابراهيم، آية ٢٥). إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَبْعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا (البقرة، آية ٢٤).

بعد ان اتضح معنى المثل في القرآن والكتب الادبية فنستهل كلامنا ببعض الامثال القرآنية التي اثرت في كلام سعدى الشيرازى. جاء في القرآن الكريم: الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ (النور - آية ٢٦). اقتبس سعدى معنى هذه الآية و عبر عن مفهومها خلال قصة حكاها في كتابه المشهور بگلستان او روضة الورد حيث قال.

گر آب چاه نصرانى نه پاک است جهود مرده مى شويى چه باکست
قالوا عَجِينُ الْكِلْسِ لَيْسَ بِطَاهِرٍ قُلْنَا نَسُدُّ بِهِ شُقُوقَ الْمِبْرَزِ
المبرز بمعنى دورة المياه فى العصر الحاضر فهذا البيت خير دليل على مهارة سعدى فى نظم الاشعار العربية اضافة الى انه استعمل معنى الآية فى شعره.
من الأمثال القرآنية هذه الآية و ان جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا و تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ (الأنفال - آية - ٦٣)

قال سعدى:

با مردم سهل خوى دشخوار مگوی با آنکه در صلح زند جنگ مجوى
«لا تتحدث مع أناسٍ لطفاءٍ بغلاظةٍ و خُشُونَةٍ و لا تُواجهه بِالْحَرْبِ مَنْ يَفْرَعُ بِأَبِ
السَّلَامِ.»

نَعْلَمُ أَنَّ ابْنَ نُوحٍ يُتِمُّثَلُ بِهِ حَسَبَ مَا وَرَدَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ لِخَلْفِ فَاسِدٍ وَ لَدِ مَنْ
سَلَفٍ صَالِحٍ فَاخَذَ سَعْدِي هَذَا الْمَثَلَ وَقَالَ:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

(گلستان، ص ۱۹۵)

«جالس ولد نوح الأوغاد فضيع عترة نبوته.»

من الأمثال القرآنية: و ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ (النور، آية ۵۴)

قال سعدی:

گر نیاید بگوش رغبت کس بر رسولان پیام باشد و بس

(گلستان، ص ۲۰۴)

جاء في القرآن الكريم: إنا أنزلناه في ليلة القدر (القدر، آية ۲)

يضرب المثل في ليلة القدر بكل أمر نفيس قيم يحق تقديره فان هذا المثل

يستعمل في العربية و الفارسية بهذا المعنى كما قال سعدی:

اگر شبها همه قدر بودی شب قدر بی قدر بودی

«لو كانت الليالي كلها ليلة القدر، لما بقي قدر و قيمة لليلة القدر»

ان جملة ضرب زيد عمراً من الامثال التي تعنى مصاب زيد من عمرو و هي تعبّر

عن كارثة لا مفر منها كما ان عمراً لم يتخلص من ضرب زيد ابدا فاستعمل سعدی هذا

المعنى استعمالاً حلوا في البيتين التاليين بالعربية الذين يؤيدان براعته في الدقائق

والظرائف النحوية اذ قال:

بُلَيْتٌ بِنَحْوِي يَصُولُ مُغَاضِباً عَلِيٌّ كَزَيْدٍ فِي مُقَابَلَةِ عَمْرٍو

عَلَى جَرِّ ذَيْلٍ لَيْسَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ وَ هَلْ يَسْتَقِيمُ الرَّفْعُ مِنْ عَامِلِ الْجَرِّ

(گلستان، ص ۱۳۰)

لَمَّا انهارت الحضارة الاسلامية بيد التتار و تخربت البلاد الاسلامية و تعطلت

معالم الفكر السلامی في هذا الدمار الشامل فقد تحسر سعدی على هذا الانهيار و

قال قصيدة طويلة في رثاء بغداد و اهلها و علمائها اشتهرت بالقصيدة المستعصمية و استعمل سعدى مفهوم ضرب زيد عمراً في مصاب شامل عم جميع المسلمين بانھيار بغداد و مدارسها العلمية حيث قال:

رَعَى اللّٰهُ إِنْسَانًا تَيَقَّظَ بَعْدَهُمْ
لِأَنَّ مَصَابَ الزَّيْدِ مَزْجَرَةٌ الْعَمْرُو

(الفصائد العربية، ص ٧٥)

يستعمل هذان المثلان في اللغة العربية و هما

غَشِكَ خَيْرٌ مِنْ سَمِينٍ غَيْرِكِ
الْعَرِيٌّ خَيْرٌ مِنْ الثَّوْبِ الْعَارِ

(فرائد الادب من المنجد، ص ١٠٨)

فنى سعدى الشيرازى اقتبس معنى المثل الاول و ترجم المثل الثانى بعينه حيث قال:

كهن خرقه خویش پیراستن
به از جامه عاريت خواستن

(گلستان، ص ٢٠٤)

من الامثال المشهورة لدى العرب: رَبِّ رَمِيَّةٍ بَغَيْرِ رَامٍ مَعْنَاهُ قَدْ يَصِيبُ الْغَرَضَ مَنْ لَيْسَ لَهُ عِلْمٌ بِالرَّمَايَةِ وَ يُضْرَبُ اَيْضًا مَثَلًا لِلْمُخْطِئِ ء يُصِيبُ اَحْيَانًا. استفاد سعدى من هذا المثل و تمثل به في شعره اذ قال:

گاه باشد که کودکی نادان
بغلط بر هدف زند تیری

(گلستان، ص ١٠٧)

ان العرب يتمثلون بقول الامام على بن ابى طالب (ع) و هو:

الغنى في الغربية وطن و الفقر في الوطن غربة (آداب اللغة العربية و تاريخها للدكتور محمدى،

ص ٦٠)

فان سعدى الشيرازى عبر عن معنى هذا المثل اجمل تعبير و قال

منعم بکوه و دشت و بیابان غریب نیست

هر جا که رفت خیمه زد و خوابگاه ساخت

(گلستان، ص ۹۸)

«لا یبدو الغنی غریبا فی الجبل و السهل و الصحراء اذ انه اقام خیمه و مضجعا فی

کل مکان نزل فیہ.

قال العرب: المرء مفتون بعقله و شعره و ابنه. قال سعدی:

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم

(گلستان ص ۱۸۰)

«لو امحی العقل من بساط الارض لما ظن احد بانه جاهل»

قال العرب: جدك لاكدك (مجمع الامثال ۱۰- ص ۱۲۴) أي الزم جدك و بختك لان الجد

ینفعک و لا یغنیک جهدک و تعبک.

فقال سعدی:

اگر بهر سر مویت صد خرد باشد خرد بکار نیاید چو بخت بد باشد

(گلستان، ص ۹۸)

«لو كان فی كل شعر من رأسك ألف عقل لما ینفعك العقل اذا كان الجد شقیبا»

ان العرب یتمثلون بهذا القول من الامام علی بن ابی طالب (ع) و هو: هیئات من

نصیحة العدو - قال سعدی:

ز صاحب غرض تا سخن نشنوی که گر کار بندی پشیمان شوی

(بوستان، ص ۲۸)

«لا تسمع نصیحة من صاحب غرض فان عملت علی نصیحته تكن نادما»

جاء فی القرآن الکریم: وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (الذاریات. آیه ۵۵)

قال سعدى:

گرچه دانى که نشنوند بگوى هر چه دانى زنيک خواهى و پند

(گلستان، ص ١٥٢)

«قُلْ مَا تَعْلَمُ مِنَ الْمَوْعِظَةِ وَالْمَصْلُوحَةِ إِنْ تَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»

ان العرب يتمثلون بهذه الآية الكريمة عند ما ارادوا ان يندروا احداً من اقتحام

الخطر متهورا: و لا تُلقوا بأيديكم الى التهلكة (البقره - آية - ١٩١)

قال سعدى:

گر چه كسى بى اجل نخواهد مرد تو مرو در دهان ازدرها

ان لا يَمُتْ احَدٌ دُونَ اجْلِ فَلَائِقٍ نَفْسِكَ فِى فَمِ التَّيْنِ

ان العرب تمثلوا و قالوا:

اذا ارادا لله اهلاک النملة انبت لها جناحين فقال سعدى:

آن نشيدى که فلاطن چه گفت مور همان به که نباشد پرش

(گلستان، ص ٩٥)

«أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ افلاطون إذا قال: "الأولى للنملة ان لا يكون لها جناح".

من الامثال التى تناقلتها الالسنه فى اللغة العربية ما قاله المتنبيء:

إذا أنت أكرمت الكريم ملكته و ان انت اكرمت اللئيم تمردا

(امثال سائره، ص ١٣٥)

قال سعدى:

چوبا سفله گویى به لطف و خوشى فزون گرددش کبر و گردنکشى

(بوستان، ص ٦٣)

المصراع الثانى للبيت التالى من المتنبيء من الأمثال المشهورة لدى العرب و هو:

أنا الغريرُ فما خَوْفى مِنَ البَلَلِ قال المتنبيء:

والهَجْرُ أَقْتَلُ لِي مِمَّا أَرَا قِبَهُ انا الغريقُ فما خوفي مِنَ البَلَلِ

(امثال سائره، ص ١٥٢)

قال سعدى:

آن که در بحر قلزمست غریق چه تفاوت کند زیارانش

(کلیات سعدی، ص ٣١٣)

«الذی غریق فی بحر قلزمَ فلا خوف له مِنَ المَطَرِ»

قال المتنبيء:

لا خَيْلٌ عِنْدَكَ تُهْدِيهَا وَلَا مَالٌ فَلْيُسْعِدِ النُّطْقُ إِنْ لَمْ يُسْعِدِ الحَالُ

(ديوان المتنبي)

قال سعدى:

گرفتم که سیم وزرت چیز نیست چو سعدی زبان خوست نیز نیست

(برستان، ص ١٣٥)

«افترضت ان ليس لك لُجَيْنٌ وَ ذَهَبٌ أَلَا تَمْتَلِكُ لِسَانًا لِينَا وَ عَذْبًا كَسَعْدِي؟»

لا أحاول ان افصل القول في الأمثال و الحكم للمتنبيء التي عبر عنها سعدى في كثير من آثاره اذ ان هذا الموضوع لا يسعه هذا المجال و علاوة على هذا فان الاستاذ الفاضل الدكتور محفوظ قد اشار في اطروحته لمرحلة الدكتوراه باسم "المتنبيء و سعدى" الى هذه النكته في المواقف العديدة غير انني أزيد على مقالته الدكتور محفوظ ان استعمال هذه الامثال و الحكم مشتركاً بين الشعاعين لايشيرالعجاب ولا يعد امرا غريباً اذ ان كلا الشعاعين تلقيا علومهما و معارفهما في البيئه الاسلاميه و تثقفا بالثقافة الاسلاميه و مما لا يخفى عليكم ان اهم دور بناء للحضارة الاسلاميه هونبوغ شعراء و علماء توحدت افكارهم في كثير من الجوانب و ان تأثر سعدى بمقاله المتنبيء من الامثال و الحكم يدل على تفاعل و ترابط ثقافي بين الامتين العربيه و الايرانية و ينم عن نفوذ الاسلام و مبادئه الفكرية في الشعاعين المفكرين.

بعد ان اشرت الى هذه النكتة الهامة فاذا ذكر البيت الذى من الامثال والحكم المشهورة لدى الايرانيين.

برگ درختان سبز در نظر هوشيار هر ورقش دفتريست معرفت كردگار
 كان سعدى ترجم هذا البيت من الشعر الذى قاله رائد الشعر الزهدى ابوالعتاهية.
 وَرَقُ الْغُصُونِ إِذَا نَظَرْتَ دَفَاتِرُ مَشْحُونَةٌ بِأَدَلَّةِ التَّوْحِيدِ
 هذا المثل اى «رَضِيْتُ مِنَ الْغَنِيْمَةِ بِالْأَيَابِ» (مجمع الامثال - ١ - ص ٢٥٣) يُضْرَبُ
 لِمَنْ قَنَعَ بِسَلَامَةِ لِنَفْسِهِ فِي مَطْلَبِهِ وَهَذَا الْمَثَلُ مِمَّا قَالَهُ أَمْرُو الْقَيْسِ الشَّاعِرُ الْجَاهِلِيُّ وَهُوَ:

وَ قَدْ طَوَّفْتُ فِي الْأَفَاقِ حَتَّى رَضِيْتُ مِنَ الْغَنِيْمَةِ بِالْأَيَابِ

(شرح ديوان امرى القيس، ص ٨٥)

قد اقتبس سعدى هذا المثل من العربية و غيره قليلا و عبر عنه تعبيرا جديداً
 فقال: رضينا من نوالك بالرحيل (گلستان - يوسفى، ص ١٣٠)

روى عن النبى (ص): اليد العليا خير من اليد السفلى (المعجم المفهرس - ٤ - ص ٣٤٤) اى
 اليد المعطية و المنفقة خير من اليد السائلة. هذا الحديث يستعمل مثلاً فى العربية و
 الفارسية كما قال سعدى:

يد عليا به يد سفلى چه ماند؟ (گلستان، يوسفى، ص ١٦٤) اى: كيف تُشَبَّهُ اليَدُ
 الْعُلْيَا بِالْيَدِ السُّفْلَى

قال على (ع): رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَانَ الشَّرُّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ (آداب اللغة العربية و
 تاريخها، ص ٦٠)

اقتبس سعدى معنى هذا الكلام و جاء به فى شعره و يستعمل شعره مثلاً فى
 الفارسية فقال:

كلوخ انداز را پاداش سنگ است جواب است اى برادر اين نه جنگ است

(امثال و حكم - ٤ - ص ١٢٣١)

من الامثال المشهورة التي يتمثل بها العرب هذا المثل : لكل مقام مقال كما
استعمل هذا المثل الحُطَيْبَةُ اذ قال:

تَحَنَّنْ عَلَيَّ هَذَاكَ الْمَلِيكَُ
فَانَّ لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالًا

(مجمع الامثال، ۱، ص ۱۶۸)

تمثل سعدی بهذا المثل و قال:

نگویم لب به بند دیده بردوز
ولیکن هر مقامی را مقالی

(امثال و حکم، ۳، ص ۱۳۶۹)

ان الفارسی بقول: مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد «ای اللدیغُ یخاف
من الحَبْلِ الْأَسْوَدِ وَالْأَبْيَضِ وَ يَسْتَعْمَلُ هَذَا الْمَثْلَ فِي الْعَرَبِيَّةِ اِيضاً كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ:

وَ اِذَا أَمْرُو لَسَعَتْهُ أَفْعَى مَرَّةً
تَرَكَتُهُ حِينَ يُجَرُّ حَبْلٌ يَفْرَقُ

(الامثال و الحكم، ص ۳۹)

استفاد سعدی من هذا المثل ايضاً فقال:

من آزمودهام این رنج و دیده این سختی
زریسمان مستنفر بود گزیده مار

(امثال و حکم، ۴، ص ۱۲۳۱)

«أئنسى اختبرت هذا العناء و شاهدتُ هذه المشقة و هى ان اللدیغُ يتنفر من كل

حبلٍ»

جاء البيتان التاليان فى الشعر العربى الذان يتمثل بهما و هما:

فكم من صحيح مات من غير علة
وكم من فتى يمشى و يصبح آمناً
وكم من مريض عاش دهرًا إلى دهرٍ
وقد نسجت أكفائه وهو لا يدري

تأثر سعدی من مفهوم البيتين و قال:

مردی همه شب بر سر بیمار گریست
چون روز شد او بمرد بیمار بزیست

«بكى امرؤ على المريض خلال الليل كله، فاذا انجلى الصباح فمات الباكي و انتعش المريض»

قال العربى: مَنْ دَقَّ بابَ الكَريمِ انفتحَ تمثِلِ سعدى بهذا المثل.
وقال:

همى گفتم غلغل كنان از فرج كه مَنْ دَقَّ بابَ الكَريمِ انفتح

(بوستان، ص ١٠٨)

من الامثال العربية: اكذب من الشيخ الغريب (فرائد الآل - ٢ - ص ١٣٤) فنظير هذا المثل ما قاله سعدى:

اگر راست می خواهی از من شنو جهانديده بسیار گوید دروغ

(گلستان، یوسفی، ص ٨١)

البيت الذى قاله معاوية بن عبدالله بن جعفر بن ابى طالب من الامثال التى يستعمل كثيرا فى العربية و هو:

وَ عَيْنُ الرِّضَا عن كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَ لَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبْدِي المَسَاوِيَا

(الامثال و الحكم، ص ٥٢)

عبر سعدى هذا المعنى فى البيت التالى:

چشم بد اندیش که برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر

«عين الحسود و العدو (فقاها الله) تبدى كل حسن و ظناً عيباً»

جاء فى المثل: خُذْما صفا وَ دَعْ ما كَدَرَ. قال سعدى:

بيک خرده مپسند بروی جفا بزرگان بگفتند خُذْما صفا

(بوستان، ص ٢٠٤)

«لَا تَجِفُّ أَحَدًا بِخَطِيئَةٍ وَاحِدَةٍ إِذْ إِنَّ العِظْمَاءَ قالوا خُذْما صفا»

من الامثال العربية: لَيْسَ الفَرَسُ بِجُلَّةٍ. فتمثل سعدى بهذا المثل و قال:

خر ارجل زاطلس بپوشد خراست نه منعم بمال از کسی بهتر است

(امثال و حکم - ٢ - ص ٧٢٤)

تمثل العرب و قالوا: رَبِّ تَالِ لِلْقُرْآنِ و الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ. فتمثل سعدی بهذا المثل
وقال:

گر تو قرآن بر این نمط خوانی ببری رونق مسلمانان

(گلستان - ص ١١٥)

فلاحسن ان اختتم كلامی بهذه الآية القرآنية التي تستعمل مثلاً و تمثل بها سعدی
فی شعره: مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً
(الجمعة: الآية - ٥) قال سعدی:

علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند

(گلستان، یوسفی، ص ١٧٥)

النتیجة :

خلاصة القول أنّ الاسلام بعد ان نفذ الى البلاد غير العربية و دخلت مبادئه
القرآنية السامية فيها و حّد بين المسلمين من حيث افكارهم فى عديد من المجالات
كالثقافة و التقاليد و غيرها مما انتجه الدين القيم فنرى الوجوه المشتركة المنبعثة من
الفكر الاسلامى بين الشعراء و العلماء بفنونهم المختلفة التى تكشف ان الاسلام
حمل معه ارقى دين و اسمى فكر الى المسلمين كلهم و ان هذا السمو الفكرى و
العقائدى سبّب ان تستقبل الاسلام الشعوب الاخرى بكل رغبة و تسرع الى الايمان
به كما نرى ان سعدى كغيره من المفكرين المسلمين تأثر بالحكم الامثال العربية و
تمثل بها تمثلاً يدل على تعزز العلاقات الثقافية خلال الاجيال المتتابعة بين الامة
الاسلامية خلقت من سعدى عالماً و فيلسوفاً على المستوى العالمى فيجب علينا ان

نعزز هذه العلاقة الثقافية الاسلامية و نفتح آفاقا جديدة من التفاعل الثقافى بين ايران و الامم العربية الاسلامية حتى نساير قافلة الحضارة الجديده التى تمكن ان تهدد فى بعض الاحيان مبادئنا الاسلامية السامية.

كشاف المصادر:

- ١- القرآن الكريم
- ٢- آداب اللغة العربية و تاريخها للدكتور محمد محمدى - جامعة طهران - ١٣٤٩ هـ.ق.
- ٣- الامثال السائرة للصاحب بن عباد، ترجمة الدكتور فيروز حيرجى، مطبعة سحر، ١٣٥٦ هـ.ش.
- ٤- الامثال والحكم لمحمد بن ابى بكر الرازى عنى بتصحيحه و التعليق عليه الدكتور فيروز حيرجى، دمشق، ١٤٠٨ هـ.ق، ١٩٨٧ م.
- ٥- امثال قرآن لعلى اصغر حكمت، تهران، ١٣٣٣ هـ.ش.
- ٦- امثال و حكم لعلى اكبر دهخدا، اميركبير، ١٣٦٣ هـ.ش.
- ٧- بوستان، عنى بتصحيحه محمد على فروغى، مطبعة اقبال، ١٣٤٠ هـ.ش.
- ٨- ديوان المتنبىء مع شرح البرقوقى، دارالكتاب العربى، ١٤٠٧ هـ.ق. ١٩٨٦ م.
- ٩- شرح ديوان امرء القيس، منشورات دارالفكر، بيروت، ١٩٦٨ م.
- ١٠- فرائد اللآل فى مجمع الامثال للشيخ ابراهيم بن السيد على الاحدب الطرابلسى.
- ١١- گلستان عنى بتصحيحه، محمد على فروغى، مطبعة اقبال، ١٣٤٠ هـ.ش.
- ١٢- گلستان عنى بتصحيحه، الدكتور غلامحسين يوسفى، من منشورات خوارزمى ، ١٣٧٣.
- ١٣- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم.

